

بازگشت از پایین کوه



محمد چراغی
راهبر آموزشی، فارس

صبح یک روز زیبای پاییزی راهی مسیر شدم تا طبق روال هر روز از مدرسه‌های بازدید کنم. قرار بود از مدرسه‌ی وحدت روستای جیدرزوار واقع در ارتفاعات تنگ بستانک کامفیروز (استان فارس) بازدید

کنم؛ مدرسه‌های با یک مدیر آموزگار و نه دانش آموز، دانش آموزانی باهوش که هر کدام از دیگری دوست‌داشتنی‌تر هستند. چند سالی است که از این مدرسه بازدید می‌کنم و دانش‌آموزانش مرا می‌شناسند، با دیدن من خوش حال می‌شوند و دوست دارند هر کدام شعری برایم بخوانند تا نشان دهند چقدر پیشرفت کرده‌اند.

برای رسیدن به روستا باید از مسیری صعب‌العبور و کوهستانی و گاه با شیبی تند عبور کرد. جاده‌ای که از میان درختانی بلند و سر به فلک کشیده و در کنار رودخانه‌ای همیشه جاری عبور می‌کند. با وجود این طبیعت بکر و دوست‌داشتنی سختی راه به چشم نمی‌آید. صدای آواز پرندگان، شرشر آب رودخانه، سنگ‌های پوشیده‌شده از خزه، هوای پاک و روح‌نواز و وزش بادی ملایم حال هر رهگذری را از خودبی خود می‌کند. فضای اینجا عالمی دیگر دارد، مگر می‌شود این همه زیبایی را با هم و یکجا دید و به عظمت خالق یکتا پی نبرد.

بعد از طی مسیری چند کیلومتری و شوسه‌ای، ماشینم را در دامنه‌ی کوه رها کردم و پیاده به سمت بالای کوه به راه افتادم. ناخودآگاه محو زیبایی بهشت گمشده شدم. بعد از طی تقریباً یک ساعت و نیم، پیاده‌روی و کوهنوردی نزدیک روستا شدم. از میان درختان سیب و گردو گذشتم تا به روستا رسیدم؛ روستایی کوچک با منازلی بسیار زیبا و ساخته‌شده از خشت و گل به صورت پلکانی و چشمه‌ای جاری شده در کوچه‌های آن و مردمانی بسیار سخت‌کوش و مهمان‌نواز که شغل آن‌ها غالباً دامداری و باغداری است.

وارد مدرسه‌ی وحدت شدم؛ مدرسه‌ای که از دو کانکس تشکیل شده است. دانش‌آموزان با صدای بلند خوش‌آمد گفتند و من هم با معلم و بچه‌ها خوش‌وبش کردم تا خستگی راه از تن بیرون کنم. همان ابتدا زینب شعری برایم



خواند. بعد از او به نوبت هر کدام از بچه‌ها رسید. با خواندن شعر و با پاسخ دادن به سؤالات، توانایی خود را نشان دادند. آقای حسینی مدیرآموزگار مدرسه، از اهالی همین روستاست و چند سالی است ازدواج کرده و در روستای پایینی کوه ساکن شده است. هر روز این مسیر طولانی را برای آمدن به مدرسه طی می‌کند که واقعاً کار طاقت‌فرسایی است؛ به خصوص در فصل زمستان که گاهی برفگیر می‌شود.

از ایشان جویای حال دانش‌آموزان کلاس ششم سال گذشته شدم. فهمیدم فاطمه که امسال می‌بایست به کلاس هفتم می‌رفت، به خاطر شیوع بیماری کرونا و تعطیل شدن خوابگاه مدرسه‌ی شبانه‌روزی روستای پایینی کوه، در دسترس نبودن اینترنت برای شرکت در کلاس‌های مجازی و از طرفی دوربودن، سختی راه و صعب‌العبوربودن مسیر، متأسفانه ترک تحصیل کرده است.

خیلی ناراحت شدم. تصمیم گرفتم هرطور شده است شرایطی فراهم کنم که ادامه‌ی تحصیل برای او میسر شود. به اتفاق آقای حسینی به خانه‌ی فاطمه رفتیم. با پدر و مادر او صحبت کردیم. با اهدای جایزه و نوشتن افزار، فاطمه را ترغیب کردم ادامه‌ی تحصیل دهد.

قرار شد آقای حسینی هم در آموزش درس‌ها به او کمک کند. با کارشناس متوسطه‌ی اول نیز هماهنگ کردم تا ثبت‌نام در مدرسه‌ی شبانه‌روزی انجام شود و تا زمان بهترشدن وضعیت بیماری کرونا و بازگشایی خوابگاه، فاطمه از طریق بسته‌های آموزشی درسش را ادامه دهد.

فاطمه خیلی خوش حال بود. برق شادی در چشمان او دیده می‌شد. من هم از اینکه توانسته بودم کاری کنم تا بیماری کرونا و شرایط سخت مانع از درس خواندن فاطمه نشود، بسیار خوش حال شدم.

خداوند را به خاطر لطف بی‌کرانش سپاسگزارم. امثال فاطمه کم نیستند. امیدوارم همه‌ی دانش‌آموزان سرزمینم همیشه سلامت و شاداب و بدون دغدغه به تحصیل مشغول باشند.